



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

الله الرحمن الرحيم

تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

A new narration of holy
Qur'an for Teenager

په اهتمام : دفتر محمد بیگلونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۸
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	تقدیم
۱۳	متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
۱۵	مقدمه
۱۸	سوره أنعام
۱۸	کیفیت برتر یا کمیت بیشتر؟
۲۲	ایمان و روشن بینی
۲۶	انتخاب پیامبر به دست خدا است
۲۹	امدادهای الهی
۳۱	یک معجزه علمی قرآن
۳۳	یک درس بزرگ توحید
۳۸	فرمان های ده گانه
۴۳	شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف
۴۳	مراحل سه گانه دریافت احکام
۴۴	فرمان های جاویدان
۴۵	اهمیت نیکی به پدر و مادر
۴۶	قتل فرزندان به خاطر گرسنگی
۴۷	منظور از «فواجش» چیست؟
۴۷	به گناهان نزدیک نشوید
۴۷	بیگانگی از نفاق افکنان
۴۹	زشتی تفرقه و نفاق

۵۰	پاداش بیشتر ، مجازات کمتر
۵۵	راه مستقیم نجات
۵۸	چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اولین مسلمان بود ؟
۶۰	تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت
۶۳	سوره اعراف
۶۳	اخطار به همه فرزندان
۶۵	فرود آمدن لباس
۶۷	لباس در گذشته و حال
۷۱	کوتاه ترین استدلال برای معاد
۷۳	آداب حضور در مساجد
۷۶	پرهیز از پرخوری
۷۹	زینت و تجمل از نظر اسلام
۸۳	شرایط اجابت دعا
۸۵	مربی و قابلیت ، هر دو لازم است
۸۸	رسالت نوح نخستین پیامبر اولوالعزم
۹۴	گوشه ای از سرگذشت قوم هود
۱۰۱	سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود
۱۰۹	قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند ؟
۱۱۱	رسالت شعیب در مدین
۱۱۶	فهرست مطالب
۱۲۲	درباره مرکز

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

اشاره

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

کیفیت برتر یا کمیت بیشتر؟

۱۱۶ وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آن ها تنها از گمان پیروی می کنند و از تخمین و حدس (واهی) .

« خَرُصَ » در اصل به معنی تخمین است و نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان به هنگام اجاره باغ و امثال آن به کار رفته ، سپس به هر گونه حدس و تخمین گفته شده است و از آن جا که تخمین گاهی مطابق واقع و گاهی برخلاف واقع می شود این کلمه در معنی دروغ نیز استعمال شده است و در آیه فوق می تواند به هر دو معنی باشد .

می دانیم آیات این سوره در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیداً در اقلیت بودند ، گاهی اقلیت آن ها و اکثریت قاطع بت پرستان و مخالفان اسلام ، ممکن بود این توهم را برای بعضی ایجاد کند که اگر آیین آن ها باطل و بی اساس است چرا این همه پیرو دارند و اگر ما بر حقیق چرا این قدر کم هستیم ؟

در این آیه برای دفع این توهم که به دنبال ذکر حقایق قرآن در

در یک جامعه مادی که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتخاذ تصمیم ها و تصویب قوانین وجود ندارد ، لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریت افراد اجتماع بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده اند چون راه های دیگر ، عیش بیشتر است .

اما یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء هیچ گونه اجباری در خود از پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی بیند ، زیرا برنامه ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هرگونه عیب و نقص و اشتباه است و با آن چه اکثریت جایزالخطا تصویب می کند قابل مقایسه نیست .

یک نگاه در چهره جهان کنونی و حکومت هایی که بر اساس اکثریت ها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوس ها که گاهی از طرف اکثریت ها به تصویب می رسد نشان می دهد که اکثریت عددی دردی را دوا نکرده است ، بسیاری از جنگ ها را اکثریت تصویب کرده اند و بسیاری از مفاسد را آن ها خواسته اند .

استعمارها و استثمارها ، جنگ ها و خون ریزی ها ، آزادشناختن مشروبات الکلی ، قمار ، سقط جنین ، فحشاء و حتی پاره ای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم آور است از طرف اکثریت نمایندگان

بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آن ها است گواه بر این حقیقت می باشد .

از نظر علمی آیا اکثریت اجتماعات راست می گویند؟ آیا اکثریت امین هستند؟ آیا اکثریت از تجاوز به حقوق دیگران اگر بتوانند خودداری می کنند؟ آیا اکثریت منافع خود و دیگران را به یک چشم می بینند؟

پاسخ این سؤالات ناگفته پیدا است ، بنابراین باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریت در حقیقت یک نوع اجبار و الزام محیط است و استخوانی است که در گلوی اجتماعات گیر کرده .

آری اگر مغزهای متفکر و مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با هدف که همیشه در اقلیت هستند تلاش و کوشش همه جانبه ای را برای روشن ساختن توده های مردم انجام دهند و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند مسلماً نظرات چنان اکثریتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود ، ولی اکثریت غیر رشید و نا آگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می تواند از راه خود و دیگران بردارد ، بنابراین اکثریت به تنهایی کافی نیست ،

بلکه اکثریت رهبری شده می تواند مشکلات جامعه خود را تا آن جا که در امکان بشر است حل کند .

و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می کند شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است .

ایمان و روشن بینی

۱۲۲ اَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آیا کسی که مرده بود سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد ، این چنین برای کافران اعمال (زشتی) که انجام می دادند تزئین شده است (و زیبا جلوه کرده) .

کرارا در قرآن « مرگ » و « حیات » به معنی مرگ و حیات معنوی ، و کفر و ایمان ، آمده است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ایمان یک عقیده خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست ، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بی جان افراد بی ایمان دمیده می شود و در تمام

وجود آن ها اثر می گذارد ، چشم آن ها دید و روشنایی، گوش آن ها قدرت شنوایی، زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هرگونه کار مثبت پیدامی کند ، ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آن ها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آن ها آشکار می نماید .

از جمله « فَأَحْيَيْنَهُ » (ما او را زنده کردیم) استفاده می شود که ایمان ، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوشش ها به جایی نمی رسد .

سپس می گوید : « ما برای چنین افراد نوری قراردادیم که با آن در میان مردم راه بروند : وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ».

گرچه مفسران درباره منظور از این « نور » احتمالاتی داده اند اما ظاهراً منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه علاوه بر این ، ایمان به خدا ، بینش و درک تازه ای به انسان می بخشد ،

روشن بینی خاصی به او می دهد ، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیواری عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرومی برد .

و از آن جا که او را به خودسازی دعوت می کند ، پرده های

خودخواهی و خودبینی و تعصب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانس کنار می زند و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آن ها نبود .

در پرتو این نور می تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و به علت تفکر محدود مادی و یا غلبه خودخواهی و هوی و هوس، گرفتار آن می شوند مصون و محفوظ بماند .

و این که در روایات اسلامی می خوانیم : « اَلْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ : انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند » اشاره به همین حقیقت است ، گرچه با این همه باز نمی توان روشن بینی

خاصی را که انسان با ایمان پیدا می کند با بیان و قلم توصیف کرد . بلکه باید طعم آن را چشید و وجودش را احساس نمود .

سپس چنین فرد زنده و فعال و نورانی و مؤثری را با افراد بی ایمان لجوج مقایسه کرده می گوید : « آیا چنین کسی همانند شخصی است که در امواج ظلمت ها و تاریکی ها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد : كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا » .

قابل توجه این که نمی گوید « كَمَنْ فِي الظُّلْمِ » (همانند کسی که

در ظلمت ها است) بلکه می گوید « كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمِ » (همانند کسی که مثل او در ظلمات است) بعضی گفته اند هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افرادی به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آن ها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند .

ولی ممکن است این تعبیر اشاره به معنی لطیف تری باشد و آن این که از هستی و وجود این گونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبیح ، یک قالب ، یک مثال و یک مجسمه باقی نمانده است هیکلی دارند بی روح و مغز و فکری از کار افتاده .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که راهنمای مؤمنان « نور » (با صیغه مفرد) و محیط کافران « ظلمات » (با صیغه جمع) ذکر شده ، چرا که ایمان یک حقیقت بیش نیست و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی و تفرقه و تشّت است .

و در پایان آیه اشاره به علت این سرنوشت شوم کرده ، می گوید : « این چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است : كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » .

این خاصیت تکرار یک عمل زشت است که تدریجا از قبح آن در

نظر کاسته می شود و حتی به جایی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر او جلوه می کند و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد، یک مطالعه ساده در حال تبهکاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد .

انتخاب پیامبر به دست خدا است

۱۲۴ وَ إِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِيَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ أَلَمْ نَعْلَمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ

و هنگامی که آیه ای برای آن ها بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است به ما هم داده شود ، خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند (و برای حفظ موقعیت خود مردم را از راه حق منحرف ساختند) گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که داشتند ، می شوند .

«إِجْرَام» از ماده «جُزْم» در اصل به معنی قطع کردن است و از آن جا که افراد گناه کار پیوندها را قطع می کنند و خود را از اطاعت فرمان خدا جدا می سازند این کلمه به «گناه» نیز اطلاق شده است و در آن اشاره لطیفی به این حقیقت است که هر انسانی در ذات خود پیوندی با حق و پاکی و عدالت دارد و آلودگی به گناه در واقع جدایی از این فطرت الهی است.

مثل این که احراز مقام رسالت و رهبری خلق به سنّ و مال است و یا به رقابت های کودکانه قبایل و خدائیزموظف است که رعایت این رقابت های مضحک و بی اساس را بکند و بر آن صحّه بگذارد، رقابت هایی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوّت و رهبری خلق سرچشمه می گیرد.

قرآن پاسخ روشنی به آن ها می دهد و می گوید لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کند، زیرا «خداوند از همه بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».

روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل، بلکه شرط آن قبل از هرچیز آمادگی روحی، پاکی
ضمیر،

سجایای اصیل انسانی ، فکر بلند و اندیشه قوی و بالاخره تقوی و پرهیزگاری فوق العاده ای در مرحله عصمت است و وجود این صفات مخصوصاً آمادگی برای مقام عصمت چیزی است که جز خدا نمی داند و چه قدر فرق است میان این شرایط و میان آن چه آن ها فکر می کردند .

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تمام صفات و برنامه های او را ، به جز وحی و تشریح ، دارد یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم رهبر معنوی و مادی مردم ، لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد .

و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خدا است و خدا می داند این مقام را در چه جایی قرار دهد نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شوری .

و در آخر آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده می گوید : « به زودی این گنه کاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند ، گرفتار کوچکی و حقارت در پیش گاه خدا و عذاب شدید خواهند شد : سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ

بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ .

این خودخواهان می خواستند با کارهای خلاف خود موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند ولی خدا آن ها را آن چنان « تحقیر » خواهد کرد که دردناک ترین شکنجه های روحی را احساس کنند ، به علاوه چون سر و صدای آن ها در راه باطل زیاد و تلاش آن ها « شدید » بود کیفر و عذاب آن ها نیز « شدید » و پر سر و صدا خواهد بود .

امدادهای الهی

۱۲۵ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا

حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می سازد و آن کس را که (به خاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود، این چنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد .

ص: ۲۲

۱۲۶ وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار تو است، ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند بیان کردیم.

منظور از «هدایت» و «إِضْلَال» الهی فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند.

آنان که پویندگان راه حق هستند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان، خداوند چراغ های روشنی فراراه آن ها قرار می دهد تا برای به دست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند، اما آن ها که بی اعتنایی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات روبرو می گردند و توفیق هدایت از آن ها سلب می شود.

بنابراین نه دسته اول در پیمودن این مسیر مجبورند و نه دسته دوم در کار خود و هدایت الهی در واقع مکمل چیزی است که خودشان خواسته اند و انتخاب کرده اند.

منظور از «صَدْر» (سینه) در این جا روح و فکر است و این کنایه

در بسیاری از موارد به کار می رود و منظور از « شَرَح » (گشاده ساختن) همان وسعت روح و بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است ، زیرا پذیرا شدن حقّ ، احتیاج به گذشت های فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت .

« حَرَج » به معنی تنگی فوق العاده و محدودیت شدید است و این حال افراد لجوج و بی ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.

یک معجزه علمی قرآن

تشبیه این گونه افراد به کسی که می خواهد به آسمان بالا رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است و پذیرش حق برای آن ها نیز چنین است .

همان طور که در گفتار روزمره گاهی می گوئیم « این کار برای فلان کس آن قدر مشکل است که گویا می خواهد به آسمان برود » یا می گوئیم : « به آسمان بروی از این کار آسان تر است » .

البته آن روز پرواز به آسمان برای بشر یک تصوّر بیش نبود ولی حتّی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرسا

است و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید روبرو هستند .

ولی معنی لطیف تری برای آیه نیز به نظر می رسد که بحث گذشته را تکمیل می کند و آن این که : امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملاً فشرده و برای تنفس انسان آماده است ، اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوای رقیق تر و میزان اکسیژن آن کمتر می شود به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون ماسک اکسیژن) حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل و مشکل تر می شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می گردد ، بیان این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب می گردد .

در آیه فوق سعه صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است ، همان طور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود

می گوید : « أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ : آیا سینه تو را وسیع و گشاده ساختیم » (۱ / شرح) .

و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی

مشاهده می شود ، بعضی روحشان آن چنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیتی هرچند بزرگ باشد دارند ، اما به عکس بعضی روحشان آن چنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست .
افق دید فکری آن ها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آن ها است ، اگر به آن ها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است .

یک درس بزرگ توحید

۱۴۱ وَ هُوَ الَّذِي آتَشَأْ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ
كُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا إِذَا أَثْمَرَ وَ

اتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

او است که باغ های معروش (باغ هایی که درختانش روی داربست ها قرار می گیرند) و باغ های غیرمعروش (درختانی که نیاز به داربست ندارند) آفرید و همچنین نخل و انواع زراعت را که از نظر میوه و طعم باهم متفاوتند و (نیز) درخت

زیتون و انار را که از جهتی باهم شبیه و از جهتی تفاوت دارند (برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه یکدیگر است در حالی که طعم میوه آن ها فوق العاده متفاوت) از میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید و حق آن را به هنگام درو بپردازید ، اسراف نکنید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد .

« مَعْرُوشَات » یعنی درختانی که روی پای خود نمی ایستند و نیاز به داربست دارند و « غَيْرَ مَعْرُوشَات » درختانی است که بدون نیاز به داربست ، روی پای خود می ایستند ، زیرا « عَرْش » در لغت به معنی برافراشتن و هر موجود برافراشته است و به همین جهت به سقف و یا تخت پایه بلند ، عَرْش گفته می شود .

« اسِرَاف » به معنی تجاوز از حد اعتدال است و این جمله می تواند اشاره به عدم اسراف در خوردن و یا عدم اسراف در بخشش بوده باشد ، زیرا پاره ای از اشخاص به قدری دست و دل بازند که هرچه دارند ، به این و آن می دهند و خود و فرزندانشان معطل می مانند .

« اُكْل » از ماده « اَكَلَ » به معنی چیزی است که خورده می شود.

« خالق تمام این نعمت ها خدا است که همه این درختان و

چهارپایان و زراعت ها را آفریده است و هم او است که دستور داده از آن ها بهره گیرید و اسراف نکنید ، بنابراین غیر او نه حق « تحریم » دارد و نه حق « تحلیل » .

در این که جمله « إِذَا أَثْمَرَ » (هنگامی که میوه دهد) با ذکر کلمه « ثَمَرِهِ » قبل از آن چه منظوری را تعقیب می کند ، در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهراً هدف از این جمله این است که به مجرد این که میوه بر درختان و خوشه و دانه در زراعت آشکار شود ، بهره گرفتن از آن ها مباح و جایز است ، اگرچه حق مستمندان هنوز پرداخت نشده است و این حق را تنها در موقع چیدن میوه و در درو کردن (يَوْمُ الْحَصَادِ) باید پرداخت .

منظور از این حق که به هنگام درو باید پرداخت ، چیست ؟

در روایات فراوانی که از ائمه علیهم السلام به ما رسیده و نیز در بسیاری از روایات اهل تسنن این حق ، غیر از زکات معرفی شده و منظور از آن ، چیزی است که هنگام حضور مستمند در موقع چیدن میوه و یا درو کردن زراعت به او می دهند و حد معین و ثابتی ندارد . (۱)

ص: ۲۸

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۶ ، کتاب زکات ، ابواب زکات غلات ، باب ۱۳ .

در این صورت آیا این حکم واجب است یا مستحب ، بعضی معتقدند که یک حکم وجوبی است که قبل از تشریح حکم زکات بر مسلمانان لازم بوده ولی بعد از نزول آیه زکات ، این حکم منسوخ شد و حکم زکات با حد و حدود معینش به جای آن نشست .

ولی از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که این حکم نسخ شده و به عنوان یک حکم استحبابی هم اکنون به قوت خود باقی است .

تعبیر به کلمه « یوم » ممکن است اشاره به این باشد که چیدن میوه ها و درو کردن زراعت ها بهتر است در روز انجام گیرد ، اگرچه مستمندان حاضر شوند و قسمتی به آن ها داده شود ، نه این که بعضی از افراد بخیل ، شبانه این کار را بکنند ، تا کسی باخبر نشود ، در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده ، نیز روی این موضوع تأکید شده است . (۱)

۱۴۲ وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَ فَرَشَا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

(و او کسی است که) از چهارپایان برای شما حیوانات باربر

ص: ۲۹

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۶ ، کتاب زکات ، ابواب زکات غلات ، باب کراهه الحصاد و الجذاذ ... باللیل ، صفحه ۱۳۶ .

و حیوانات کوچک آفرید، از آن چه او به شما روزی داده است، بخورید و از گام های شیطان پیروی ننمایید که او دشمن آشکار شما است .

« حَمُولَه » به معنی جمع است و چنان که علمای لغت گفته اند ، مفرد از جنس خود ندارد و به معنی حیوانات بزرگ برابر مانند شتر و اسب و نظایر آن ها است .

« فَرَش » به همان معنی معروف است ولی در این جا به معنی گوسفند و نظیر آن از حیوانات کوچک تفسیر شده است و ظاهراً نکته اش این است که این گونه حیوانات بسیار به زمین نزدیک هستند و در برابر حیوانات بزرگ برابر ، همانند فرشی محسوب می شوند ، هرگاه به بیابانی که گوسفندانی در آن مشغول چرا هستند ، از دور بنگریم ، درست به فرشی می ماند که روی زمین گسترده شده است ، درحالی که گله شتران هیچ گاه از دور چنین منظره ای ندارند .

(۳۶) سوره انعام

تقابل « حَمُولَه » با « فَرَش » نیز این معنی را تأیید می کند .

سپس چنین نتیجه می گیرد ؛ اکنون که همه این ها مخلوق خدا است و حکم آن به دست او است ، به شما فرمان می دهد که ؛ « از آن چه او به شما روزی داده است ، بخورید » (کُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ) .

ص: ۳۰

این که نمی گوید: از این حیوانات بخورید، بلکه می گوید: از آن چه به شما داده، تناول کنید، به خاطر آن است که حیوانات حلال گوشت منحصر به چهارپایان نیستند، بلکه حیوانات دیگری نیز حلال گوشت هستند که در جمله فوق از آن ها ذکری نشده است.

فرمان های ده گانه

۱۵۱ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَابْطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بگو: بیاید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آن ها را روزی می دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند

شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید .

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پرمغز و جالبی در ده قسمت بیان می کند و از آن ها دعوت می نماید که ببینند و حرام های واقعی الهی را بشنوند و تحریم های دروغین را کنار بگذارند . نخست می گوید : « به آن ها بگو : بیاید تا آن چه را خدا بر شما تحریم کرده است، بخوانم و بر شما برم « (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ) ؛

«این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا) .

« نسبت به پدر و مادر نیکی کنید » (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) .

«فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ) .

زیرا روزی شما و آن ها همه به دست ما است و ما همه را روزی می دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ) .

« به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان » ، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک

نشوید

ص: ۳۲

(وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ) .

« دست به خون بی گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن ها مجاز نیست ، به قتل نرسانید ، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آن ها داده شده باشد »

(وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ) .

به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می فرماید : « این ها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آن ها خودداری نمایید » (ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) .

۱۵۲ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَأُنْكَلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعِّهْدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمانانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچ کس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی کنیم و هنگامی که سخنی می گوئید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد ، این چیزی است که

خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید .

« هیچ گاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند » (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ) .

کم فروشی نکنید و حق پیمانانه و وزن را با عدالت ادا کنید « (وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ) . و از آن جا که هر قدر انسان دقت در پیمانانه و وزن کند ، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانانه ها و ترازوهای معمولی امکان پذیر نیست ، به دنبال این جمله اضافه می کند : « هیچ کس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی کنیم » (لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) .

« به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر که سخنی می گوئید ، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید ، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق ، به زیان آن ها تمام گردد » (وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ) .

« به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید »

(وَ بَعَثْنَا لِّهِ آيَاتِنَا أَنْبِيَاءَ) .

در این که منظور از « عهد الهی » در این آیه چیست ، مفسران

احتمالاتی داده اند ، ولی مفهوم آیه ، همه پیمان های الهی را اعم از پیمان های « تکوینی » و « تشریحی » و تکالیف الهی و هرگونه عهد و نذر و قسم را شامل می شود .

و باز برای تأکید در پایان این چهار قسمت ، می فرماید : « این ها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند، تا متذکر شوید » (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) .

۱۵۳ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

و این که این راه مستقیم من است ، از آن پیروی کنید و از راه های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا پرهیزکار شوید .

« این راه مستقیم من ، راه توحید ، راه حق و عدالت ، راه پاکی و تقوا است، از آن پیروی کنید و هرگز در راه های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می پاشد »

وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ . وَ در پایان همه این ها برای سومین بار تأکید می کند که این ها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند تا پرهیزکار شوید « ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ».

شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف

قابل ملاحظه این که در این دستورات ده گانه ، نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز بانفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می شود، پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست ، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می باشد .

مراحل سه گانه دریافت احکام

در پایان هریک از این آیات سه گانه ، به عنوان تأکید جمله « ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ » (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می کند) آمده ، با این تفاوت که در آیه اول با جمله « لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » و در آیه دوم با جمله « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » و در آیه سوم با جمله « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » ختم شده است . و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به

این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است. درست است که هر کدام از این جمله های سه گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است، ولی روشن است که این مراحل سه گانه اختصاص به احکام

معینی ندارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده گانه پخش گردد.

فرمان های جاویدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان های ده گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگرچه در اسلام به صورت گسترده تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آن ها از فرمان هایی است که عقل و منطق به روشنی آن ها را درک می کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین

انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می شود. (۱)

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از

دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است. این موضوع وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع «احسان و نیکی کردن»، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است، بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است. و جالب تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعددی ساخته و فرموده: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و می دانیم «احسان» گاهی با «إلی» و گاهی با «ب» ذکر می شود، در صورتی که با «إلی» ذکر شود، مفهوم آن، نیکی کردن است، هرچند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر شود، معنی آن، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه

ص: ۳۸

تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی آید که عرب های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصب های غلط ، زنده به گور می کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رسانیدند ، خداوند در این آیه آن ها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف ترین موجودات نیز از آن روزی می برند ، توجه داده و از این کار بازمی دارد . با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین ، کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می رسند . گرچه امروز برای سقط جنین ، دلایل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند ، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. این ها و مسائل دیگری شبیه به آن،

نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار

ص: ۳۹

می شود و « جاهلیت قرن بیستم » حتی در جهانی وحشتناک تر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است .

منظور از « فواحش » چیست ؟

« فواحش » جمع « فاحشه » به معنی گناهانی است که فوق العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان شکنی و کم فروشی و شرک و مانند این ها اگرچه از گناهان کبیره می باشند، ولی ذکر آن ها در مقابل « فواحش »، به خاطر همان تفاوت مفهوم است .

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دو مورد تعبیر به « لا تَقْرُبُوا » (نزدیک نشوید) شده است ، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است ، به نظر می رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که « وسوسه انگیز » است ، مانند زنا و فحشاء و اموال بی دفاع یتیمان و امثال این ها ، لذا به مردم اخطار می کند که به آن ها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند .

بیگانگی از نفاق افکنان

۱۵۹ اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا بَيْنَهُمْ وَ كَانُوْا شَيْعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِىْ شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ

ص: ۴۰

کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و به دستجات گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، هیچ گونه ارتباطی با آن ها نداری، کار آن ها واگذار به خدا است، پس خدا آن ها را از آن چه انجام می دادند، باخبر می کند.

«شِیع» از نظر لغت به معنی فرقه ها و دسته ها و پیروان افراد مختلف است، بنابراین مفرد آن به معنی دسته ای است که پیروی از مکتب یا شخص معینی می کند، این معنی لغوی شیعه است، ولی اصطلاحاً معنی خاصی دارد و به کسانی گفته می شود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

پیرو مکتب امیرمؤمنان علی می باشند و نباید معنی لغوی و اصطلاحی آن را باهم اشتباه کرد. محتوای آیه یک حکم عمومی و همگانی درباره تمام افراد تفرقه انداز است که با ایجاد انواع بدعت ها میان بندگان خدا، بذر نفاق و اختلاف می پاشند، اعم از آن ها که در امت های پیشین بودند یا آن ها که در این امت هستند. در روایتی از امام باقر که در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه نقل شده، چنین می خوانیم: «قالوا امیر المؤمنین و صاروا اخزابا: یعنی آیه اشاره به کسانی است که از امیرمؤمنان جدا شدند و به

دستجات مختلف تقسیم گردیدند» (۱) روایاتی که در زمینه افتراق و پراکندگی این امت به عنوان پیش بینی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده ، نیز این حقیقت را تأیید می کند .

زشتی تفرقه و نفاق

این آیه بار دیگر این حقیقت را که اسلام ، آیین وحدت و یگانگی است و از هر گونه نفاق و تفرقه و پراکندگی بیزار است ، با تأکید تمام بازگو می کند و به پیامبر می گوید : برنامه و کار تو هیچ گونه شباهتی با افراد تفرقه انداز ندارد ، خداوند منتقم قهار از آنان انتقام خواهد گرفت و عاقبت شوم اعمالشان را به آن ها نشان می دهد . توحید نه تنها یکی از اصول اسلام است ، بلکه تمام اصول و فروع اسلام و همه برنامه های آن بر محور توحید دور می زند ، توحید روحی است در کالبد همه تعلیمات اسلام ، توحید جانی است که در پیکر اسلام دمیده شده است .

اما با نهایت تأسف آیینی که سر تا پای آن را وحدت و یگانگی تشکیل می دهد ، امروز آن چنان دستخوش تفرقه نفاق افکنان شده است که چهره اصلی خود را به کلی از دست داده ، هر روز نغمه شومی همانند

ص: ۴۲

صدای جغدی که در ویرانه می خواند ، از گوشه ای بلند می شود و شخصی ماجراجو یا مبتلا به بیماری روانی و یا کج سلیقه ای پرچم مخالفت با یکی از برنامه های اسلامی بلند می کند و جمعی از افراد ابله و نادان را گرد خود جمع می نماید و منشأ اختلاف تازه ای می شود . نقش بی اطلاعی و جهل و نادانی جمعی از توده مردم در این نفاق افکنی، مانند نقش بیداری و آگاهی دشمنان، بسیار مؤثر است . گاهی مسائلی را که قرن ها موضوع بحث آن گذشته است ، از نو عَلم می کنند و جار و جنجال ابلهانه ای پیرامون آن راه می اندازند تا افکار مردم را به خود مشغول سازند ، اما همان طور که آیه فوق می گوید ، اسلام از آن ها بیگانه است و آن ها نیز از اسلام بیگانه اند و سرانجام برنامه های نفاق افکنی شکست خواهد خورد .(۱)

پاداش بیشتر ، مجازات کمتر

۱۶۰ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

هرکس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش خواهد داشت

ص: ۴۳

۱- شرح بیشتر در « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۲ و ۴۳ آمده است .

و هرکس کار بدی بیاورد، جز به مقدار آن کیفر نخواهد دید و ستمی بر آن‌ها نخواهد شد.

منظور از «جَاءَ بِهِ» آن چنان که از مفهوم جمله استفاده می‌شود، آن است که کار نیک یا بد را همراه خود بیاورد، یعنی به هنگام ورود در دادگاه عدل الهی، انسان نمی‌تواند دست خالی و تنها باشد یا عقیده و عمل نیکی با خود دارد و یا عقیده و اعمال سوئی، این‌ها همواره با او هستند و از او جدا نمی‌شوند و در زندگانی ابدی، قرین و همدم او خواهند بود. در آیات دیگر قرآن نیز این تعبیر به همین معنی به کار رفته است، در آیه ۳۳ سوره ق می‌خوانیم: «مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَانَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: بهشت برای آن‌ها است که خدا را از طریق ایمان به غیب بشناسند و از او بترسند و قلب توبه کار و مملو از احساس مسئولیت با خود در عرصه محشر بیاورند». در آیه فوق می‌خوانیم: پاداش «حسنه» ده برابر است در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن تنها به عنوان «أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (چندین برابر) اکتفا شده (مانند ۲۴۵ / بقره) و در بعضی دیگر از آیات، پاداش پاره‌ای از اعمال مانند انفاق را به هفتصد برابر بلکه بیشتر می‌رساند (۲۶۱ / بقره) و در بعضی دیگر اجر و پاداش بی حساب ذکر کرده و می‌گوید: «أَنَّمَا

يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ : آن ها که استقامت بورزند ، پاداشی بی حساب خواهند داشت « (۱۰ / زمر) .

روشن است که این آیات هیچ گونه اختلافی باهم ندارند ، درحقیقت حداقل پاداشی که به نیکوکاران داده می شود ، ده برابر است و همین طور به نسبت اهمیت عمل و درجه اخلاص آن و کوشش ها و تلاش هایی که در راه آن انجام شده است ، بیشتر می شود تا به جایی که هر حد و مرزی را درهم می شکنند و جز خدا حد آن را نمی داند . مثلاً انفاق که فوق العاده در اسلام اهمیت دارد ، پاداشش از حد معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است ، فراتر رفته و به « أَضْعَافٌ كَثِيرَةٌ » یا « هفتصد برابر » و بیشتر رسیده است و در مورد « استقامت » که ریشه تمام موفقیت ها و سعادت ها و خوشبختی ها است و هیچ عقیده و عمل

نیکی بدون آن پابرجا نخواهد بود ، پاداش بی حساب ذکر شده است . از این جا روشن می شود که اگر در روایات ، پاداش هایی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچ گونه منافاتی با آیه فوق ندارد . و همچنین اگر در آیه ۸۴ سوره قصص می خوانیم : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا : کسی که عمل نیکی انجام دهد ، پاداشی بهتر از این خواهد داشت » ، مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در

آن برود، زیرا بهتر بودن، معنی وسیعی دارد که با ده برابر کاملاً سازگار است.

ممکن است بعضی تصور کنند که واجب شدن « شصت روز » به عنوان کفاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان و مجازات های دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل با آیه فوق که می گوید: در برابر کار بد، فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد، سازگار نیست.

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز روشن می شود و آن این که؛ منظور از مساوات میان « گناه » و « کیفر »، مساوات عددی نیست، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت، خوردن یک روز روزه ماه رمضان با آن همه اهمیتی که دارد، مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست، بلکه باید آن قدر روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود.

به همین دلیل در بعضی از روایات می خوانیم که کیفر گناهان در ماه رمضان، بیش از سایر ایام است، همان طور که پاداش اعمال نیک در آن ایام بیشتر است تا آن جا که مثلاً یک ختم قرآن در این ماه برابر با هفتاد ختم قرآن در ماه های دیگر است.

نکته جالب این که آیه فوق نهایت لطف و مرحمت پروردگار را

در مورد انسان مجسم می کند ، چه کسی را سراغ دارید که تمام ابزار کار را در اختیار انسان بگذارد و همه گونه آگاهی نیز به او بدهد، رهبران معصومی برای هدایت و راهنمایی او بفرستد تا با استفاده از نیروی خداداد و رهبری فرستادگانش کار نیکی انجام دهد و تازه در برابر کار او ده برابر پاداش تعیین نماید ، اما برای لغزش ها و خطاهایش تنها یک جرم قائل شود، تازه راه عذرخواهی و توبه و رسیدن به عفو و بخشش را نیز به روی او بگشاید .

« ابوذر » می گوید : صادق مصدق (یعنی پیامبر) فرمود : « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ ؛ الْحَسَنَةُ عَشْرُ أَوْ أَزِيدُ وَالسَّيِّئَةُ وَاحِدَةٌ أَوْ أَغْفِرُ فَالْوَيْلُ لِمَنْ غَلَبَتْ آحَادُهُ أَعْشَارَهُ : خداوند می فرماید ؛ کارهای نیک و حسنات را ده برابر پاداش می دهد یا بیشتر و سیئات را تنها یک برابر کیفر می دهد و یا می بخشم ، وای به حال آن کس که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد » (یعنی گناهانش از طاعاتش افزون شود) . (۱)

ص: ۴۷

۱۶۱ قُلْ اِنِّیْ هَدَانِیْ رَبِّیْ اِلَیْ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ دِیْنًا قَیْمًا

مِلَّةَ اِبْرٰهَیْمَ حَنِیْفًا وَّ مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ

بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آیینی پابرجا و ضامن سعادت دین و دنیا، آیین ابراهیم همان کسی که از آیین های خرافی محیط خود روی گردانید و از مشرکان نبود.

« قَیْمًا » هم به معنی راستی و استقامت ممکن است باشد و هم به معنی پایدار و جاویدان و هم به معنی قائم به امور دین و دنیا. « حَنِیْفًا » به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سویی پیدا کند، ولی در اصطلاح قرآن به کسی گفته می شود که از آیین باطل زمان خود روی گرداند و به آیین حق توجه کند. قابل توجه این که این آیه و تعداد زیادی از آیات قبل و بعد با جمله « قُلْ » (بگو) شروع می شود و شاید هیچ سوره ای در قرآن، این اندازه این جمله در آن تکرار نشده باشد و این در حقیقت درگیری شدید پیامبر صلی الله علیه و آله را در این سوره با منطق مشرکان منعکس می کند. و نیز راه هرگونه بهانه را هم بر آن ها می بندد،

زیرا تکرار کلمه « قُلْ » نشانه این است که تمام این گفتگوها به فرمان

خدا و به تعبیر دیگر، عین منطق پروردگار است، نه نظرات شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله. روشن است ذکر کلمه « قُلْ » در این آیات و مانند آن ها در متن قرآن برای حفظ اصالت قرآن و نقل عین کلماتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شده و به تعبیر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گونه تغییری در الفاظی که بر او وحی می شد، نمی داد و حتی کلمه « قُلْ » را که خطاب پروردگار به او است، عیناً ذکر می کرد. سپس این «صراط مستقیم» را در این آیه و دو آیه بعد توضیح می دهد؛ نخست می گوید: « آیینی است مستقیم در نهایت راستی و درستی، ابدی و جاویدان » و قائم به امور دین و دنیا و جسم و جان « دینا قیما ». و از آن جا که عرب ها علاقه خاصی به ابراهیم نشان می دادند و حتی آیین خود را به عنوان آیین ابراهیم معرفی می کردند، اضافه می کند که؛ « آیین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم » نه آن چنان شما به او بسته اید (مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ). همان ابراهیم که « از آیین خرافی زمان و محیط، اعراض کرد و به حق یعنی آیین یکتاپرستی روی آورد » (حَنِيفًا).

این تعبیر گویا پاسخی است به گفتار مشرکان که مخالفت پیامبر را با آیین بت پرستی که آیین نیاکان عرب بود، نکوهش می کردند،

پیامبر در پاسخ آن‌ها می‌گوید: این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقاید خرافی محیط، تنها کار من نیست، ابراهیم که مورد احترام همه ما است، نیز چنین کرد. سپس برای تأکید می‌افزاید که؛ «او هیچ‌گاه از مشرکان و بت پرستان نبود» (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

بلکه او قهرمان بت شکن و مبارز پویا و پی‌گیر با شرک بود. تکرار جمله «حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» در چند مورد از آیات قرآن با ذکر کلمه «مُشْرِكًا» یا بدون آن، برای تأکید روی همین مسأله است که ساحت مقدس ابراهیم که عرب جاهلی به او افتخار می‌کرد، از این عقاید و اعمال غلط پاک بود. (۱)

۱۶۲ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

واژه «نُسُكٌ» در اصل به معنی عبادت است و لذا به شخص عبادت کننده، «نَاسِكٌ» گفته می‌شود، ولی این کلمه بیشتر درباره

ص: ۵۰

اعمال حج به کار می رود و می گویند: «مناسک حج».

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اولین مسلمان بود؟

۱۶۳ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ

شریکی برای او نیست و به همین دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم .

در آیه فوق پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اولین مسلمان ذکر شده است و در این باره در میان مفسران گفتگو است ، زیرا می دانیم اگر منظور از

« اسلام » معنی وسیع این کلمه بوده باشد ، تمام ادیان آسمانی را شامل می شود و به همین دلیل این کلمه (مُسْلِم) بر پیامبران دیگر نیز اطلاق شده است ، درباره نوح می خوانیم : « وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ : مأمورم که از مسلمانان باشم » (۷۲ / یونس) .

و درباره ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل نیز می خوانیم : « رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ : خداوندا ما را برای خودت مسلمان قرار ده » (۱۲۸ / بقره) .

و درباره یوسف آمده است : « تَوَفَّنِي مُسْلِمًا : مرا مسلمان بمیران » (۱۰۱ / یوسف) و همچنین پیامبران دیگر . البته « مُسْلِم » به معنی کسی است که در برابر فرمان خدا تسلیم است و این معنی درباره

همه پیامبران الهی و امت های آن ها صدق می کند، با این حال اولین مسلمان بودن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یا از نظر کیفیت و اهمیت اسلام او است، زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همگان بود و یا اولین فرد از این امت بود که آیین قرآن و اسلام را پذیرفت.

در بعضی از روایات نیز وارد شده است که؛ «منظور نخستین کسی است که در عالم ارواح به دعوت پروردگار و سؤال او در زمینه الوهیتش پاسخ مثبت داد» (۱) در هر حال آیات فوق روشنگر روح اسلام و حقیقت تعلیمات قرآن است، دعوت به صراط مستقیم، دعوت به آیین خالص ابراهیم بت شکن و دعوت به نفی هرگونه شرک و دوگانگی و چندگانگی، این از نظر عقیده و ایمان. اما از نظر عمل، دعوت به اخلاص و خلوص نیت و همه چیز را برای خدا به جا آوردن است، برای او زنده بودن و در راه او جان دادن و همه چیز را برای او خواستن، به او دل بستن و از غیر او گسستن، به او عشق ورزیدن و از غیر او بیزاری جستن است. چه قدر فاصله است میان این دعوت صریح اسلام و میان اعمال جمعی از مسلمان نماها که چیزی جز تظاهر و

ص: ۵۲

۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

خودنمایی نمی فهمند و نمی دانند و در هر مورد به ظاهر می اندیشند و نسبت به باطن و مغز بی اعتنا هستند و به همین دلیل حیات و زندگی و اجتماع و جمعیت و افتخار و آزادی آن ها نیز ، چیزی جز پوست های بی مغز نیست .

تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت

۱۶۵ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد و بعضی را بر بعضی دیگر درجاتی ، برتری داد تا شما را به آن چه در اختیارتان قرار داده بیازماید ، مسلما پروردگار تو سریع الحساب و آمرزنده مهربان است (به حساب آن ها که از بوته امتحان نادرست درآیند ، زود می رسد و نسبت به آن ها که در مسیر حق گام برمی دارند، مهربان می باشد).

همان طور که « راغب » در « مفردات » گفته ، « خَلَائِفَ » جمع

« خَلِيفَه » و « خُلَفَاء » جمع « خَلِيف » می باشد و « خَلِيف » و « خَلِيفَه » ، هر دو به معنی جانشین و نماینده است . شك نیست که در میان

ص: ۵۳

افراد بشر یک سلسله تفاوت های مصنوعی وجود دارد که نتیجه مظالم و ستمگری بعضی از انسان ها نسبت به بعضی دیگر می باشد ، مثلاً جمعی مالک ثروت های بی حساب هستند و جمعی بر خاک سیاه نشسته اند ، جمعی بر اثر فراهم نبودن وسایل تحصیل ، جاهل و بی سواد مانده اند و جمع دیگری با فراهم شدن همه گونه امکانات به عالی ترین مدارج علمی رسیده اند ، عده ای به خاطر کمبود تغذیه و فقدان وسایل بهداشتی ، علیل و بیمارند ، درحالی که عده دیگری بر اثر فراهم بودن همه گونه امکانات ، در نهایت سلامت به سر می برند . این گونه اختلاف ها ؛ ثروت و فقر ، علم و جهل ، و سلامت و بیماری، غالباً زاییده استعمار و استثمار و آشکال مختلف بردگی و ظلم های آشکار و پنهان است . مسلماً این ها را به حساب دستگاه آفرینش نمی توان گذارد و دلیلی ندارد که از وجود این گونه اختلافات بی دلیل دفاع کنیم . ولی در عین

حال نمی توان انکار کرد که هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی نیز رعایت شود ، باز همه انسان ها از نظر استعداد و هوش و فکر و انواع ذوق ها و سلیقه ها و حتی از نظر ساختمان جسمانی ، یکسان نخواهند بود . ولی آیا وجود این گونه اختلافات مخالف با اصل عدالت است یا به عکس عدالت به معنی واقعی ، یعنی هر چیز را به جای خود قرار دادن،

ایجاب می کند که همه یکسان نباشند . اگر همه افراد جامعه اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید ، یک شکل ، یکنواخت با استعداد مساوی و همانند بودند ، جامعه انسانی یک جامعه مرده ، بی روح ، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود . درست به اندام یک گیاه نگاه کنید ، ریشه های محکم و خشن با ساقه های ظریف تر اما نسبتاً محکم و شاخه هایی لطیف تر و بالاخره برگ ها و شکوفه ها و گلبرگ هایی که هر کدام از دیگری ظریف تر است ، دست به دست هم داده و یک بوته گل زیبا را ساخته اند و سلول های هر یک به تفاوت مأموریت هایشان کاملاً مختلف و استعداد هایشان به تناسب وظایفشان

متفاوت است . عین این موضوع در جهان انسانیت دیده می شود ، افراد انسان روی هم رفته نیز یک درخت بزرگ و بارور را تشکیل می دهند که هر دسته بلکه هر فردی رسالت خاصی در این پیکر بزرگ برعهده دارد و متناسب آن ساختمان مخصوص به خود و این است که قرآن می گوید : این تفاوت ها وسیله آزمایش شما است ، زیرا همان طور که سابقاً هم گفتیم ، « آزمایش » در مورد برنامه های الهی به معنی " تربیت و پرورش " است و به این ترتیب پاسخ هر گونه ایرادی که بر اثر برداشت نادرست از مفهوم آیه عنوان می شود، روشن خواهد گردید. پایان سوره انعام

۲۶ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

ای فرزندان آدم ، لباسی برای شما فرود فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزگاری بهتر است ، این ها (همه) از آیات خدا است ، شاید متذکر (نعمت های او) شوند .

« ریش » در اصل واژه عربی به معنی پرهای پرندگان است و از آن جا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آن ها است ، به هرگونه لباس ، نیز گفته می شود ، ولی چون پرهای پرندگان غالباً به رنگ های مختلف و زیبا است ، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه « ریش » افتاده است ، علاوه بر این به پارچه هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می اندازند، ریش گفته می شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است ، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است ، هردو جنبه را به هم

می آمیزد و می گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ).

(۶۸) سوره اعراف

تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همان طور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرهای و هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.

در این که منظور از لباس تقوا چیست، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته اند، زیرا تقوا از ماده « وَقَايَه » به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است، چنان که در آیه ۸۱ سوره نحل می خوانیم: « وَ جَعَلَ لَكُم سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَ كُفْرٍ: و برای شما پیراهن هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند و هم پیراهن هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ

ص: ۵۷

می دارد». ولی آیات قرآن غالباً معنی وسیعی دارد که مصداق های مختلف را دربرمی گیرد، در آیه موردبحث نیز می توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد.

و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می رسد که منظور از آن، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می کند و معنی حیا و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است.

فرود آمدن لباس

در آیات متعددی از قرآن، به جمله «أَنْزَلْنَا» (فرو فرستادیم) برخورد می کنیم که ظاهراً با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث، زیرا خداوند در این آیه می فرماید: «لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شمارا می پوشاند»، درحالی که می دانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می شود و یا از مواد گیاهی و مانند این ها که همه از زمین است. در آیه ۶ سوره زمر نیز می خوانیم: «وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: برای شما هشت زوج از چهارپایان فرو فرستاد» و در آیه ۲۵ سوره حدید آمده: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ...: آهن را فرو فرستادیم...».

بسیاری از مفسران اصرار دارند که این گونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پایین تفسیر کنند، مثلاً بگویند: چون آب باران از بالا- به زمین نازل می شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می گردند، بنابراین مواد لباس ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است، در مورد آهن نیز سنگ های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن

در آن وجود داشته، به سوی زمین جذب شده است. ولی با توجه به این که نزول، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می رود و مثلاً می گویند: از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می گوئیم: « رَفَعْتُ شَكْوَايَ إِلَى الْقَاضِي »: شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم، « هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم. و از آن جا که نعمت های پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است. نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلند پایه است، با « اسم اشاره بعید » از آن تعبیر می کنیم، مثلاً در فارسی می گوئیم: به آن جناب چنین معروض می دارم (با این که

طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می خوانیم : « ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ : آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن)

جای شک و تردیدی ندارد » .

لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می دهد ، همیشه انسان لباس می پوشیده است ، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و با تفاوت امکانه ، لباس ها فوق العاده متنوع و متفاوت بوده است و در گذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده ، اما در زندگی صنعتی امروز ، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته ها در درجه اول اهمیت قرار دارد ، فضاوردان ، مأموران آتش نشانی ، کارگران معادن ، غواصان و بسیاری دیگر ، از لباس های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطر ها استفاده می کنند . وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست . نویسنده تفسیر « المَنار » در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می نویسد : یکی از

رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه بافی دیدن می کرد ،

ص: ۶۰

هنگام ورود در کارخانه ، گوسفندانی را به او نشان دادند درحالی که مشغول چیدن پشم از آن ها بودند ، پس از بازدید به هنگامی که می خواست از کارخانه خارج شود ، پارچه ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند : این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد ، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آید و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد . اما متأسفانه در عصر ما ، جنبه های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را تحت الشعاع خود قرار می دهد . لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستی ها ، توسعه فساد ، تحریک شهوات ، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن ، حتی گاه لباس هایی در میان جمعی از مردم به خصوص « جوانان غرب زده » دیده می شود که جنبه جنون آمیز آن بر جنبه عقلانیتش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس ،

اصولاً چنین به نظر می رسد که کمبودهای روانی ، عاملی برای به نمایش گذاردن این گونه انواع لباس های عجیب و غریب است ، افرادی که نمی توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه

نشان دهند، سعی دارند با لباس های نامأنوس و عجیب و غریب ، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می کنیم افراد با شخصیت و آن ها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن این گونه لباس ها متنفرند . به هر صورت ثروت های عظیمی که از طریق لباس های گوناگون و مدپرستی های مختلف و چشم هم چشمی ها در مسأله لباس ، نابود می شود ، رقم بسیار مهمی را تشکیل می دهد که اگر صرفه جویی می شد ، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می کرد و مرهم های مؤثری بر زخم های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می گذارد .

مسأله مدپرستی در لباس، نه تنها ثروت های زیادی را به کام خود فرومی کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می دهد . از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ

استفاده می شود که آن ها بامسأله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می خوانیم که ؛ هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند ، درحالی که لباس های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب ها دیده نشده بود ، در تن داشتند ، هنگامی که به خدمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آن ها را نگفت ، حتی حاضر نشد یک کلمه با آن ها سخن گوید ، از علی در این باره چاره خواستند و

علت روی گردانی ایشان را از آن ها جویا شدند ، علی فرمود : من چنین فکر می کنم که این ها باید این لباس های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند ، آن ها چنین کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله سلام آن ها را پاسخ داد و با آن ها سخن گفت ، سپس فرمود : « وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ أَتَوْنِي الْمَرَّةَ الْأُولَى وَ إِنَّ إِبْلِيسَ لَمَعَهُمْ : سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است ، نخستین بار که این ها بر من وارد شدند ، دیدم شیطان نیز به همراه آن ها است » (۱)

۲۹ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

بگو: پروردگارم به عدالت فرمان داده است و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کنید و او را بخوانید و دین (خود) را برای او خالص گردانید (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید .

ص: ۶۳

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۰۴ ، ماده " لبس " .

عدالت مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را دربرمی گیرد، زیرا حقیقت عدالت، آن است که هرچیز را در مورد خود به کار برند و به جای خود نهند.

گرچه میان «عدالت» و «قسط»، تفاوتی وجود دارد،

«عدالت» به این گفته می شود که انسان حق هرکس را بپردازد و نقطه مقابلش آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آن ها دریغ دارد، ولی «قسط» مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد و به تعبیر دیگر تبعیض روا ندارد و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد.

ولی مفهوم وسیع این دو کلمه، مخصوصاً به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می شوند، تقریباً مساوی است و به معنی رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هرچیز را به جای خویش قرار دادن می باشد.

کوتاه ترین استدلال برای معاد

در مورد معاد و رستاخیز مردگان، بحث زیاد شده است و از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که هضم این مسأله برای بسیاری از مردم کوتاه فکر در اعصار پیشین مشکل بوده است تا آن جا که گاهی مطرح شدن مسأله رستاخیز و معاد را در گفتار انبیاء، دلیل بر نادرست بودن

دعوت آن ها و حتی (اَلْعِيَادُ بِاللّٰهِ) دلیل بر جنون و دیوانگی آنان

می گرفتند و می گفتند : « اَفْتَرَى عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا اَمْ بِهٖ جِنَّةٌ : این که پیامبر می گوید بعد از آن که خاک شدید و پراکنده گشتید ، بازهم زنده خواهید شد ، تهمتی است که بر خدا بسته و یا دیوانه است » (۸ / سبأ) . ولی باید توجه داشت چیزی که بیشتر موجب تعجب و شگفتی آنان می شد ، مسأله معاد جسمانی بود ، زیرا باور نمی کردند پس از آن که بدن های ما خاک گردد و ذرات خاکش در مسیر باد و طوفان قرار گیرد و به هر گوشه ای از کره زمین افشانده شود ، باردیگر این ذرات پراکنده ، از آغوش خاک و از میان امواج دریاها و از لابلای ذرات هوا گردآوری شود و همان انسان نخستین ، لباس حیات و زندگی دربرپوشد . قرآن مجید در آیات مختلف به این پندار نادرست پاسخ گفته و آیه فوق یکی از کوتاه ترین و جالب ترین تعبیرات را در این زمینه بازگو می کند و می گوید : نگاهی به آغاز آفرینش خود کنید ، ببینید همین جسم شما که از مقدار زیادی آب و مقدار کمتری مواد مختلف ، فلزات و شبه فلزات ترکیب شده است ، در آغاز کجا بود ؟ آب هایی که در ساختمان جسم شما به کار رفته ، هر قطره ای از آن ، احتمالاً در یکی از اقیانوس های روی زمین سرگردان بود و سپس تبخیر گردید و تبدیل به ابرها

ص: ۶۵

و به شکل قطرات باران بر زمین ها فروریختند و ذراتی که هم اکنون از مواد جامد زمین در ساختمان جسم شما به کار رفته ، روزی به صورت دانه گندم یا میوه درخت یا سبزی های مختلف بود که از نقاط پراکنده زمین گردآوری شد .

بنابراین چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن و بازگشت به حال نخستین، باز همان ذرات جمع آوری گردد و به هم پیوندند و اندام نخستین را تشکیل دهد؟ و اگر چنین چیزی محال بود، چرا در آغاز آفرینش انجام شد؟ بنابراین «همان گونه که در آغاز، خدا شما را آفریده است ، در روز رستاخیز نیز بازمی گرداند» و این همان مطلبی است که در جمله کوتاه بالا می خوانیم .

آداب حضور در مساجد

۳۱ یا بنی آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا

وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

ای فرزندان آدم ، زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد .

این جمله می تواند هم اشاره به « زینت های جسمانی » باشد که

شامل پوشیدن لباس های مرتب و پاک و تمیز و شانه زدن موها و به کار بردن عطر و مانند آن می شود و هم شامل « زینت های معنوی »، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص . و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست، بلکه هدف بیان مصداق های روشن است. (۱) و نیز اگر می بینیم که در بعضی دیگر از روایات، زینت

۱ و ۲ « تفسیر برهان »، جلد ۲، صفحه ۹ و ۱۰.

به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده، (۱) دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینت های ظاهری و باطنی را دربرمی گیرد. گرچه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان و برهنه می شدند و هم اندرزی است به آن ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد، لباس های کثیف و مندرس و یا لباس های مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیأت شرکت می نمایند که

ص: ۶۷

متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی‌خبران مسلمانان معمول و متداول است، درحالی که طبق آیه فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است، دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم. در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنی ها

و آشامیدنی های پاک و پاکیزه می کند و می گوید: «از آن ها بخورید و بنوشید» (وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا).

اما چون طبع زیاده طلب انسان، ممکن است از این دو دستور، سوءاستفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله می افزاید: «ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد» (وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

کلمه «اسراف» کلمه بسیارجامعی است که هرگونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود و این روش قرآن است که به هنگام تشویق، به استفاده کردن از مواهب آفرینش، فوراً جلوی سوءاستفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.

جمله « کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا : بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید » که در آیه فوق آمده است ، گرچه بسیار ساده به نظر می رسد ، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهم ترین دستورات بهداشتی همین است ، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماری ها ، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می ماند ، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاه های بدن و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونت ها و بیماری ها ، لذا برای درمان بسیاری از بیماری ها ، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که درحقیقت زباله های تن انسان هستند ، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد .

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم ، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح « پرخوری » است و راهی برای جلوگیری از آن ، جز رعایت اعتدال در غذانیست ، مخصوصا در عصر و زمان ما که بیماری های گوناگونی مانند ؛ بیماری قند، چربی خون ، تصلب شرایین ،

نارسایی های کبد و انواع سکتته ها فراوان شده ، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی ، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود و

برای از بین بردن این گونه بیماری ها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست .

مفسّر بزرگ ما ، مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت : من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم ، درحالی که دانش مفید بر دو گونه است ؛ علم آدیان و علم آبدان ، او در پاسخش چنین گفت : خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده ؛ « کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا : بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید » و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است ؛ « الْمَعْدَةُ بَيْتُ الْأَدْوَاءِ وَ الْحَمِيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَ أَعْطَى كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدَتْهُ : معده، خانه همه بیماری ها است و امساک ، سرآمد همه داروها است و آن چه بدنت راعادت داده ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار ». طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید، گفت : « مَا تَرَكَ كِتَابُكُمْ وَ لَا نَبِيُّكُمْ لِجَالِينُوسَ طَبَّاءًا : قرآن شما و پیامبرتان، برای جالینوس (طبیب معروف) طبیبی باقی نگذارده است ». کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند ، خوب است در زندگی خود آن را ب

یازمانند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند .

۳۲ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگرچه دیگران نیز با آن ها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص

(برای مؤمنان) خواهد بود، این چنین آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم .

اگر این امور بد بود ، خدا نمی آفرید و اکنون که برای استفاده بندگانش آفریده است ، چگونه ممکن است آن ها را تحریم کند ؟ مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد ؟ سپس برای تأکید اضافه می کند : به آن ها « بگو : این نعمت ها و موهبت ها برای افراد باایمان در این زندگی دنیا آفریده شده ، اگرچه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می کنند ولی در روز

قیامت و زندگی عالی تر که صفوف کاملاً از هم مشخص می شوند، این ها همه در اختیار افراد باایمان و درستکار قرار می گیرد و دیگران به کلی از آن محروم می شوند» (قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). بنابراین چیزی که در دنیا و آخرت مال آن ها است و مخصوصاً در جهان دیگر اختصاص به آن ها دارد، چگونه ممکن است تحریم گردد؟

حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد نه نعمت و موهبت .

زینت و تجمل از نظر اسلام

در مورد استفاده از انواع زینت ها ، اسلام مانند تمام موارد ، حد اعتدال را انتخاب کرده است نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینت ها و تجملات هرچند به صورت معتدل بوده باشد ، مخالف زهد و پارسایی است و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند و تن به هرگونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند. و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم ، می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ و یژگی های روح انسان و ساختمان جسم او است . توضیح این که ؛ به گواهی روانشناسان ، حس زیبایی یکی از چهار بُعد روح انسانی است که به

ضمیمه حس نیکی و حس دانایی و حس مذهبی ، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند و معتقدند تمام زیبایی های ادبی ، شعری ، صنایع ظریفه و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است ، با وجود

این چگونه ممکن است یک قانون صحیح ، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد . لذا در اسلام استفاده کردن از زیبایی های طبیعت ، لباس های زیبا و متناسب ، به کار بردن انواع عطرها و امثال آن ، نه تنها مجاز شمرده شده ، بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است . به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی می خوانیم : هنگامی که به نماز برمی خاست ، بهترین لباس های خود را می پوشید، سؤال کردند: « چرا بهترین لباس خود را می پوشید ؟ » فرمود : « إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَّجَمَلُ لِرَبِّي وَهُوَ يَقُولُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ : خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او

دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید» (۱).

در حدیث دیگری آمده که یکی از زاهدان ریائی به نام «عباد بن کثیر» با امام صادق روبه رو شد، درحالی که امام لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: «تو از خاندان نبوتی و پدرت (علی) لباس بسیار ساده می پوشید، چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است، آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمیت تر از این می پوشیدی؟» امام فرمود: «وای بر تو ای عباد، مَنْ حَرَّمَ زَيْنَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ: چه کسی حرام کرده است زینت هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را؟» (۲)... و روایات متعدد دیگر. این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و یا تعبیر به این که خداوند زیبایی ها را آفریده، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هرگونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز این ها را نمی آفرید، آفرینش زیبایی ها در جهان هستی،

خود دلیل بر این است که خالق زیبایی ها آن را دوست دارد. ولی مهم

ص: ۷۴

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۳، ابواب «أَحْكَامُ الْمَلَائِسِ».

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۳، ابواب «أَحْكَامُ الْمَلَائِسِ»، باب ۷، حدیث ۴.

این جا است که غالباً در این گونه موضوعات ، مردم راه افراط را می پویند و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند و به همین دلیل قرآن مجید همان طور که گفتیم بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد ، مسلمانان را برحذر می دارد ، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مسأله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است . به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد ، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را درهم می کوبد و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکم خواران صحه می گذارد ، مخصوصاً در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد ، حتی از زینت های معتدل نیز نهی می کند و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اند ، در حالی که جد شما علی چنین لباسی در تن نمی کرد ، در پاسخ می فرمودند : مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود ، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرایطی استفاده از این زینت ها (در حدود معقول) مانعی ندارد .

۵۵ اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی دارد.

« تَضَرُّع » در اصل از ماده « ضَرَع » به معنی پستان گرفته شده ، بنابراین فعل « تَضَرُّع » به معنی دوشیدن شیر از پستان می آید و از آن جا که به هنگام دوشیدن شیر ، انگشت ها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت می کنند ، این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می کند ، به کار می رود . بنابراین اگر در آیه فوق می خوانیم : خدا را از روی تضرع بخوانید ، یعنی با کمال خضوع و

خشوع و تواضع روی به سوی او آرید ، در حقیقت دعاکننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواهد ، بلکه باید روح دعا در درون جان او و در تمام وجودش منعکس گردد و زبان تنها ترجمان آن ها باشد و به عنوان نمایندگی همه اعضای او سخن گوید . این که در آیه فوق دستور داده شده که خدا را به طور « خُفْيَةً » و در پنهانی بخوانید ، برای این است که از « ریا » دورتر و به « اخلاص » نزدیک تر و توأم با تمرکز فکر و حضور قلب باشد . در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات

بود، هنگامی که سپاهیان اسلام کنار دره ای رسیدند، فریاد خود را به « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » و « اللَّهُ أَكْبَرُ » بلند کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْجِعُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمًّا وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ: ای مردم اندکی آرام تر دعا کنید، شما شخص کر و غایبی را نمی خوانید، شما کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است ». (۱) این احتمال نیز در آیه داده شده است

که منظور از « تَضَرُّع » دعای آشکار و منظور از « خُفْيَه » دعای پنهانی است، زیرا هر مقامی اقتضایی دارد، گاهی باید آشکارا و گاهی پنهانی دعا کرد، روایتی که از « علی بن ابراهیم » در ذیل آیه نقل شده، این موضوع را تأیید می کند. و در پایان آیه می فرماید: «خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ). و این جمله معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز را، اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا و یا تظاهر و ریاکاری و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا، شامل می شود.

ص: ۷۷

۵۷ وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا

بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

او کسی است که بادهای را پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را (بر دوش خود) حمل کنند، در این هنگام آن ها را به سوی سرزمین های مرده می فرستیم و به وسیله آن آب (حیاتبخش) نازل می کنیم و با آن از هر گونه میوه ای (از خاک تیره) بیرون می آوریم و این گونه (که زمین های مرده را زنده کردیم) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می کنیم تا متذکر شوید .

آری آفتاب بر اقیانوس ها می تابد و بخار آب را به بالا می فرستد ، بخارها متراکم می شوند و توده های سنگین ابر را تشکیل می دهند ، امواج باد ، توده های کوه پیکر ابر را بر دوش خود حمل می کنند و به سوی سرزمین هایی که مأموریت دارند ، پیش می روند ، قسمتی از این بادهای که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت

ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن ، بوی باران حیاتبخش به مشام می رسد ، این ها در حقیقت مبشران نزول باران هستند ، سپس توده های عظیم ابر ، دانه های باران را از خود بیرون می فرستند ، نه چندان درشتند که زراعت ها را بشویند و زمین ها را ویران کنند و نه چندان کوچکنند که در فضا سرگردان بمانند ، آرام و ملایم بر زمین می نشینند و آهسته در آن نفوذ می کنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه ها آماده می سازند ، زمینی که در خشکی می سوخت و شباهت کامل به منظره یک گورستان خاموش و خشک داشت، تبدیل به کانون فعالی از حیات و زندگی و باغ های پرگل و پرمیوه می شود . و به دنبال آن اضافه می کند : « این چنین مردگان را از زمین بیرون می آوریم » و لباس حیات را در اندامشان می پوشانیم (وَ كَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتٰى) . این مثال را برای آن می آوریم که نمونه معاد را در این دنیا که همه سال در برابر چشم شما تکرار می شود، به شما نشان دهیم « تا متذکر گردید » (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). (۱)

ص: ۷۹

۱- آیاتی که مسأله معاد و رستاخیز را با ذکر شواهد زنده از همین زندگی دنیا بیان می کند ، در کتاب « معاد و جهان پس از مرگ » آمده است .

۵۸ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

و سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید اما سرزمین های بدطینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید، این گونه، آیات را برای آن ها که شکر گزارند، بیان می کنیم .

« نَکِدًا » به معنی شخص بخیل و ممسکی است که به آسانی چیزی به کسی نمی دهد و اگر هم بدهد، بسیار ناچیز و کم ارزش خواهد بود، زمین های شوره زار و نامساعد در آیه فوق تشبیه به چنین کسی شده است . همچنین فرمان رستاخیز، گرچه سبب تجدید حیات و جان گرفتن انسان ها می گردد، ولی همه انسان ها یکسان وارد محشر

نمی شوند، آن ها نیز همانند زمین های شیرین و شوره زار باهم متفاوتند، تفاوتی که از اعمال و عقاید و نیاتشان سرچشمه می گیرد . آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مسأله مهم است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی می کند و آن این که تنها « فاعلیت فاعل » برای به ثمر رسیدن یک موضوع، کافی نیست، بلکه استعداد و « قابلیت قابل » نیز شرط است، از دانه های باران حیاتبخش تر و لطیف تر تصور

ص: ۸۰

نمی شود ، اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست ، در یک جا سبزه و گل می رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک .

رسالت نوح نخستین پیامبر اولوالعزم

۵۹ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ما « نوح » را به سوی قومش فرستادیم، او به آن ها گفت: ای قوم من (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست (و اگر غیر این کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم .

شعار توحید نه تنها شعار نوح ، بلکه نخستین شعار همه پیامبران الهی بوده است ، لذا در آیات متعددی از همین سوره و سوره های دیگر قرآن در آغاز دعوت بسیاری از پیامبران ، شعار « يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ : ای قوم ، خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست » ، دیده می شود .

از این جمله ها به خوبی استفاده می شود که ؛ بت پرستی مهم ترین خار بر سر راه سعادت همه انسان ها بوده است و این باغبان های توحید برای تربیت انواع گل ها و درختان پرثمر در سرزمین

جوامع انسانی قبل از هر چیز، دامن همت به کمر می بستند تا با داس تعلیمات سازنده خود، این خارهای مزاحم را ریشه کن سازند. نوح پس از بیدار کردن فطرت های خفته، آنان را از سرانجام بت پرستی بر حذر داشته و گفت: «من از عذاب روز بزرگی بر شما می ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

منظور از مجازات روز بزرگ، ممکن است همان طوفان معروف نوح باشد که کمتر مجازاتی به عظمت و وسعت آن دیده شده است و نیز ممکن است اشاره به مجازات الهی در روز رستاخیز باشد، زیرا این تعبیر در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است، در آیه ۱۸۹ سوره شعراء می خوانیم: «فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»، این آیه درباره مجازاتی است که قوم شعیب بر اثر تبهکاری ها در همین جهان گرفتار آن شدند و در آیات ۴ و ۵ سوره مطففین می خوانیم: «الَّا- يَظُنُّ أَوْلَادِكُمْ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: آیا این ها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث خواهند شد». تعبیر به «أَخَافُ» (می ترسم گرفتار چنین مجازاتی شوید) بعد از ذکر مسأله شرک در آیه مورد بحث، ممکن است به خاطر این باشد که نوح می خواهد به آن ها بگوید: اگر یقین به چنین مجازاتی نداشته باشید، لااقل بیم آن هست،

بنابراین عقل اجازه نمی دهد که با چنین احتمالی این راه را بپیمایید و به استقبال چنین عذاب دردناکی بشتابید .

۶۰ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

(ولی) اشراف قومش به او گفتند : ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم .

« مَلَأُ » معمولاً به جمعیتی گفته می شوند که عقیده واحدی برای خود انتخاب کرده اند و اجتماع و شکوه ظاهری آن ها چشم ها را پر می کند، زیرا ماده اصلی این لغت، به معنی پر کردن است و در قرآن مجید این تعبیر بیشتر در مورد جمعیت های خودخواه و خودکامه ای که ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند و صحنه های مختلف اجتماع را با وجود خود پر می کنند ، اطلاق شده است

۶۱ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

گفت: ای قوم من، هیچ گونه گمراهی در من نیست، ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم .

اشاره به این که خدایان پراکنده ای که شما قائل شده اید و برای

هریک قلمرو حکومتی پنداشته اید، همانند خدای دریا، خدای آسمان، خدای صلح و جنگ و مانند این ها همه بی اساس است، پروردگار و رب همه جهانیان تنها خداوند یگانه یکتا است که خالق همه آن ها می باشد.

۶۲ اُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ اَنْصَحُ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

«اَنْصَحُ» از ماده «نَصَح» به معنی خلوص و بی غلّ و غش بودن است، لذا «ناصح العسل» به معنی عسل خالص است، سپس این تعبیر در مورد سخنانی که از روی نهایت خلوص نیت و خیرخواهی و بدون تقلّب و فریب و تزویر گفته می شود، به کار رفته است. و در پایان اضافه می کند: «من چیزهایی از خداوند می دانم که شما

(۱۰۲) سوره اعراف

نمی دانید» (وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). این جمله ممکن است جنبه تهدید در برابر مخالفت های آن ها داشته باشد که من مجازات های دردناکی از خداوند در برابر تبهکاران سراغ دارم که شما هنوز از آن بی خیر هستید و یا اشاره به لطف و رحمت پروردگار باشد که اگر در

مسیر اطاعتش گام بگذارید ، برکات و پاداش هایی از او سراغ دارم که شما به عظمت و وسعت آن واقف نیستید و یا اشاره به این باشد که اگر من عهده دار هدایت شما شده ام ، مطالبی درباره خداوند بزرگ و دستوراتش می دانم که شما از آن آگاهی ندارید و به همین جهت باید از من پیروی کنید و هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم جمله فوق جمع باشد .

۶۳ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

آیاتعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد، تا (از عواقب اعمال خلاف) بیمتان دهد و (در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهی) گردید .

جزء هشتم (۱۰۳)

یعنی این موضوع چه جای تعجب است ؟ زیرا یک انسان شایسته ، استعداد انجام این رسالت را بهتر از هر موجود دیگر دارد ، به علاوه انسان است که می تواند رهبر انسان ها شود ، نه فرشتگان و نه غیر آن ها .

ص: ۸۵

۶۴ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ

اما سرانجام او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم، چه این که آن ها جمعیتی نابینا (و کوردل) بودند .

« عَمِينَ » جمع « عَمَى » معمولاً به کسی گفته می شود که چشم بصیرت و دید باطن او از کار افتاده است ، ولی « أَعْمَى » هم به افرادی

(۱۰۴) سوره اعراف

گفته می شود که دید ظاهر خود را از دست داده اند و هم آن ها که دید باطن را . این کوردلی نتیجه اعمال شوم و لجاجت های مستمر خودشان بود ، زیرا تجربه نشان داده هنگامی که انسان مدت ها در تاریکی بماند و یا به علل دیگری چشم خود را ببندد و از نگاه کردن ، خودداری کند ، قدرت دید خود را تدریجاً از دست خواهد داد و سرانجام نابینا خواهد شد ، همچنین سایر اعضاء بدن ، اگر مدت زیادی کار نکنند ، می خشکند و برای همیشه از کار می افتند . دید باطن انسان نیز از این قانون مستثنی نیست ، چشم پوشی مستمر از حقایق و به کار نگرفتن عقل و خرد در فهم واقعیت ها ، تدریجاً چشم تیزبین عقل را ضعیف کرده و سرانجام نابینا می کند .

ص: ۸۶

۶۵ وَ إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

و به سوی قوم عاد برادرشان «هود» را فرستادیم، گفت:

ای قوم من ، (تنها) خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟

قوم «عاد» مردمی بودند که در سرزمین یمن زندگی می کردند ، از نظر قدرت جسمانی و ثروت سرشاری که از طریق کشاورزی و دامداری به آن ها می رسید ، ملتی نیرومند و قوی بودند ، ولی انحرافات عقیده ای مخصوصاً بت پرستی و مفسد اخلاقی در میان آن ها غوغا می کرد . « هود » که از آنان بود و با آن ها خویشاوندی داشت ، از طرف پروردگار مأمور دعوت آن ها به سوی حق و مبارزه با فساد گردید و شاید تعبیر به « أَخَاهُمْ » (برادرشان) اشاره به همین پیوند نسبی باشد که در میان هود و قوم عاد بود. این احتمال نیز هست که تعبیر «برادر» در مورد حضرت هود و نیز در مورد چند نفر دیگر از پیامبران مانند نوح (۱۰۶/شعراء) و صالح (۱۴۲ / شعراء) و لوط (۱۶۱ / شعراء) و همچنین حضرت شعیب (۸۵/اعراف)، به خاطر این باشد که آن ها در

نهایت دلسوزی و مهربانی ، همچون یک برادر ، با قوم و جمعیت خود

رفتار می کردند و از هیچ کوشش و تلاشی برای هدایت آن ها فروگذار نکردند ، این تعبیر در مورد کسانی که نهایت دلسوزی درباره فرد یا جمعیتی به خرج می دهند ، گفته می شود ، به علاوه این تعبیر حاکی از یک نوع برابری و نفی هر گونه تفوق طلبی و ریاست طلبی است ، یعنی این مردان خدا هیچ گونه داعیه ای در زمینه هدایت آن ها در سر نداشتند ، بلکه صرفا به خاطر نجات آنان از گرداب بدبختی ، دست و پا می کردند . در هر حال روشن است که تعبیر « أَخَاهُمْ » هرگز اشاره به برادری دینی نیست ، زیرا این اقوام غالبا به دعوت اصلاح طلبانه پیامبران شان پاسخ مثبت ندادند . هود دعوت خود را از مسأله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی شروع کرد .

۶۶ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

اشراف کافر قوم او گفتند : ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم و ما مسلماتورا از دروغگویان می دانیم.

ولی این جمعیت خودخواه و متکبر ، مخصوصا ثروتمندان از خودراضی که قرآن از آن ها تعبیر به « مَلَأَ » کرده است ، یعنی ظاهر

آن‌ها چشم پرکن بود، به هود همان گفتند که قوم نوح به نوح گفته بودند، بلکه نسبت سفاهت نیز به او دادند. «سفاخت» و سبک مغزی از نظر آن‌ها این بود که انسانی برخلاف سنت‌های محیط هرچند غلط و نادرست باشد، به پاخیزد و حتی جان خود را در این راه به خطر افکند، سفاهت در منطق آنان این بود که کسی هم‌رنگ محیط نشود و نان را به نرخ روز نخورد و برای سنت شکنی به پاخیزد و هرگونه ناراحتی و دردسری را برای خود بخرد.

۶۷ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

گفت: ای قوم من، هیچ‌گونه سفاهتی در من نیست، ولی فرستاده‌ای از طرف پروردگار جهانیانم.

۶۸ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم.

هود اضافه کرد: «من وظیفه دارم رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و دستورهایی را که ضامن سعادت و خوشبختی شما و نجات از گرداب شرک و فساد است، در اختیار شما بگذارم، آن‌هم

در نهایت دلسوزی و خیرخواهی و در نهایت امانت و درستکاری .

۶۹ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد و به یاد آورید هنگامی شما را جانشینان قوم نوح قرارداد و شما را از جهت خلقت گسترش داد (و به نیروی بدنی قوی مجهز ساخت)، پس نعمت های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید .

جزء هشتم (۱۰۹)

جمله « زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً » (شما را از نظر آفرینش گسترش داد) ممکن است اشاره به قدرت جسمانی قوم عاد باشد ، زیرا هم از آیات مختلف قرآن و هم از تواریخ برمی آید که آن ها مردمی درشت استخوان و قوی پیکر و نیرومند بودند ، در آیه ۱۵ سوره فصلت از قول آن ها می خوانیم : « مَنْ أَشَدُّ مِنْ قُوَّةٍ : چه کسی از ما نیرومندتر است ؟ » و در آیه ۷ سوره حاقه در مورد بلایی که به جرم اعمالشان بر

ص: ۹۰

سر آن ها آمد، می خوانیم: « فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صِرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ : قوم عاد را می دیدی که بر اثر طوفان آن چنان روی زمین افتاده اند که گویا تنه های درختان نخل بود که به روی زمین افتاده بود . »

۷۰ قَالُوا آآ أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

گفتند: آیابه سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را پرستیم

(۱۱۰) سوره اعراف

و آن چه را پدران ما می پرستیدند ، رها کنیم ، حال که چنین است ، آن چه (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی ، بیاور ، اگر راست می گویی .

همان طور که ملاحظه می کنید ، سطح افکار آنان به قدری پایین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود ، مایه افتخار می پنداشتند و جالب این که تنها منطق آنان در این زمینه همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود و گرنه چگونه ممکن بود بتوانند تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند . و سرانجام برای این که امید « هود » را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند ، گفتند : « اگر راست می گویی و عذاب ها و مجازات هایی را که به ما وعده می دهی ، حقیقت دارد ،

هرچه زودتر آن‌ها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن « (یعنی ما کمترین واهمه‌ای از تهدیدهای تو نداریم) (فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) .

جزء هشتم (۱۱۱)

۷۱ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

گفت : پلیدی و غضب پروردگار شما را فرا گرفته ، آیا با من در مورد نام‌هایی مجادله می‌کنید (که به عنوان معبود و خدا) شما و پدرانتان (بر بت‌ها) گذارده‌اید، در حالی که خداوند هیچ فرمانی درباره آن نازل نکرده است ، بنابراین شما منتظر باشید ، من هم با شما انتظار می‌کشم .

« رِجْسٌ » در اصل به معنی چیز ناپاک است و بعضی از مفسران معتقدند ریشه اصلی آن ، معنی وسیع‌تری دارد و به معنی هر چیزی است که باعث دوری و تنفر می‌شود و لذا به انواع پلیدی‌ها و نجاست‌ها و مجازات‌ها، « رِجْسٌ » گفته می‌شود ، زیرا همه این امور موجب فاصله گرفتن انسان و تنفر او می‌گردد . در هر صورت این کلمه در آیه فوق

ص: ۹۲

می تواند به معنی مجازات و عذاب الهی باشد و ذکر آن با جمله « قَدْ وَقَعَ » که به صورت فعل ماضی است ، اشاره به این است که به طور قطع شما مستحق عذاب شده اید و دامانتان را خواهد گرفت . سپس برای این که گفتار آن ها درباره بت ها بدون پاسخ نماند، اضافه می کند : « آیا شما با من در مورد چیزهایی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند و نیاکان شما اسم خدا بر آن ها گذارده اند و به دروغ آثار و خاصیتی برای آن ها قائل شده اند ، به مجادله برخاسته اید ، درحالی که هیچ گونه فرمان و حجتی از ناحیه خدا در این باره نازل نشده است » (اَتَّجَادِلُونَنِي فِيْ اَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوها اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطَانٍ) . در حقیقت بت های شما از الوهیت ، تنها یک اسم بی مسمی دارند ، اسمی که زائیده پندارهای خام شما و نیاکانتان است و گرنه با قطعات سنگ و چوب دیگر بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارد . سپس گفت : « اکنون که چنین است ، شما در انتظار بمانید ، من هم با شما انتظار می کشم ، شما در این انتظار باشید که بت ها یاریتان کنند و من در انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید » ، آینده نشان خواهد داد کدام یک از این دو انتظار به حقیقت نزدیک تر خواهد بود (فَاَنْتَظِرُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ) .

۷۲ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمِهِ مِّنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

سرانجام او و کسانی را که با او بودند ، به رحمت خود نجات بخشیدیم و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند ، قطع کردیم .

« دابر » در لغت به معنی آخر و پایان چیزی است ، بنابراین مفهوم آیه این است که آن ها را تا به آخر نابود ساختیم و ریشه هایشان به کلی قطع شد .

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود

۷۳ وَالْيَثْمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ

نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فَيَأْرِضَ اللَّهُ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ الْيَمِّ

و به سوی (قوم) ثمود برادرشان « صالح » را فرستادیم ، گفت : ای قوم من ، خدا را پرستید که جز او معبودی برای شما نیست ، دلیل روشنی از طرف پروردگار برای شما آمده ؛ این "ناقه" الهی برای شما معجزه ای است ، او را

به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا (از علف های بیابان) بخورد و آن را آزار نرسانید که عذاب دردناکی شمارا خواهد گرفت .

«ناقه» در اصل به معنی شتر ماده است و در هفت مورد قرآن مجید اشاره به ناقه صالح (۱) شده ، این شتر چگونه شتری بوده و چگونه به

۱ در «مجمع البیان» آمده : "ناقه" در اصل به چیزی گفته می شود که تسلیم و رام و آماده است و اطلاق آن به شتر ماده ، شاید به همین جهت است که آمادگی بیشتری برای سواری دارد .

عنوان یک معجزه و دلیل دندان شکن به قوم صالح معرفی گردیده ؟ شرح آن به خواست خدا در سوره هود ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد . ضمناً باید توجه داشت اضافه «ناقه» به «الله» در آیات فوق ، به اصطلاح از قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که ناقه مزبور ، یک شتر معمولی و عادی نبود ، بلکه امتیازاتی داشته است. در آیات ۷۳ تا ۷۹ ، به قیام «صالح» پیامبر بزرگ خدا در میان قوم «ثمود» که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند، اشاره شده و بحث های عبرت انگیز گذشته را درباره قوم نوح و هود بدین وسیله ادامه می دهد .

البته در سوره های هود و شعراء و قمر و شمس ، به این ماجرا نیز اشاره شده و از همه جا مشروح تر سرگذشت این جمعیت در سوره هود آمده است ، در این آیات تنها فشرده ای از گفتگوهای صالح با قوم ثمود و سرانجام کار آن ها بیان گردیده است . صالح نیز مانند سایر پیامبران ،

نخستین گام را در راه هدایت آن ها از مسأله توحید و یکتاپرستی برداشت. اضافه «أَرْض» به «اللَّهِ (زمین خدا) اشاره به این است که این شتر ، مزاحم کسی نیست و تنها از علف بیابان استفاده می کند ، بنابراین نمی بایست مزاحم او شوند .

۷۴ وَأَذْكُرُوا آيَاتِنَا الَّتِي أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا بِالْحَقِّ وَأَنذَرْنَا قُرُونًا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ۗ فَذُكِّرُوا بِاللَّهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ يَوْمَ تُرْجَعُونَ إِلَى اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

و به خاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت که در دشت هایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوه ها برای خود خانه ها می تراشید ، بنابراین نعمت های خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید .

« تَعَثُّوا » از ماده « عثی » به معنی تولید فساد کردن است ، منتها

این ماده بیشتر به مفساد اخلاقی و معنوی گفته می شود ، بنابراین ذکر کلمه « مُفْسِدِينَ » بعد از جمله « لَا تَعَثُّوا » ، به عنوان تأکید می باشد ، زیرا هر دو یک معنی را می رساند

از این تعبیر چنین به نظر می رسد که آن ها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می دادند ، در فصل بهار و تابستان در دشت های وسیع و پربرکت به زراعت و دامداری می پرداختند و به همین جهت خانه های مرفه و زیبایی در دشت داشتند و به هنگام فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول ، به خانه های مستحکمی که در دل صخره ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث برکنار بود ، آسوده خاطر زندگی می کردند .

۷۵ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ

(۱۱۸) سوره اعراف

(ولی) اشراف متکبر قوم او ، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند ، گفتند: آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از طرف

ص: ۹۷

پروردگار خود فرستاده شده است؟ آن‌ها گفتند: ما به آن چه او به آن مأموریت یافته، ایمان آورده ایم.

باز ملاحظه می‌کنیم که جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بدباطن که از آن‌ها تعبیر به «ملاء» (چشم پرکن) شده است، سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند و از آن‌جا که عده قابل ملاحظه‌ای از توده‌های خوش فکر و پاکدل که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند، دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند، مخالفت خود را با این گروه شروع کردند و همان‌طور که قرآن می‌گوید، این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا به راستی شما می‌دانید که صالح از طرف خدا برای راهنمایی ما فرستاده شده است» (قال الملاء الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم اتعلمون ان صالحا مرسل من ربه).

جزء هشتم (۱۱۹)

البته هدف آن‌ها از این سؤال، جستجوی حق نبود، بلکه می‌خواستند با القای شبهات در دل آن‌ها وسوسه ایجاد کنند و روحیه آنان را تضعیف نمایند و به گمان این‌که همانند دورانی که در بند بودند، مطیع و فرمانبردار آن‌ها هستند، از حمایت صالح دست بردارند. ولی

ص: ۹۸

به زودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می کرد ، روبه رو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که ؛ « ما نه تنها می دانیم صالح فرستاده خدا است، بلکه به آن چه او مأموریت دارد و دعوت به سوی آن می کند ، ایمان آورده ایم « (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ) .

۷۶ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالذِّيَا آمَنَّا بِهِ كَافِرُونَ

متکبران گفتند : (ولی) ما به آن چه شما به آن ایمان آورده اید ، کافریم .

از آن جا که آن ها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان ، همیشه در

(۱۲۰) سوره اعراف

جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند ، چنین می پنداشتند که این بار نیز با اظهار کفر و بی ایمانی ، الگو برای دگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد ، ولی به زودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا ، شخصیت تازه ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره مند شده اند. جالب توجه این که در آیات فوق از اشراف بی ایمان ، به عنوان « مستکبران » و از توده های زحمت کش باایمان ، به عنوان « مستضعفان » یاد شده و این نشان می دهد که دسته اول با خودبرتربینی و غصب حقوق مردم زیردست و

جذب نیروهای آن‌ها، به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می‌توان از آن‌ها به طبقه «استثمارکننده» و «استثمارشونده» تعبیر کرد.

۷۷ فَعَقَّرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

سپس «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارش سرپیچیدند و گفتند: ای صالح، اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آن چه ما را با آن تهدید می‌کنی، بیاور.

جزء هشتم (۱۲۱)

هنگامی که ثروتمندان متکبر و خودخواه از ایجاد زلزله در پایه‌های ایمان توده‌های مردم باایمان مأیوس شدند و از سوی دیگر می‌دیدند باوجود «ناقه» که معجزه صالح محسوب می‌شد، سمپاشی‌های آن‌ها به جایی نمی‌رسد، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند و قبل از هرچیز «آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند» (فَعَقَّرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ) (۱).

ص: ۱۰۰

۱- منظور از «پی کردن» شتر و اسب، آن است که عصب محکم مخصوصی را که در پشت پای او قرار دارد و عامل اصلی حرکت است، قطع کنند، این حیوان فوراً بر زمین می‌غلطد و هیچ قدرتی بر حرکت نخواهد داشت.

و به این نیز قناعت نکردند ، بلکه به سراغ صالح آمدند و صریحا به او « گفتند : اگر تو فرستاده خدا هستی ، هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست » (وَ قَالُوا

(۱۲۲) سوره اعراف

یا صالح ائینا بما تعدنا ان کنت من المرسلین) .

یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم و این تهدیدها همه بی اساس است ، این سخن در حقیقت برپاساختن یک نوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف کردن روحیه صالح و مؤمنان بود .

۷۸ فَأَخَذْتُهُم الرِّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

سرانجام زمین لرزه آن ها را فراگرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود .

« جاثم » در اصل از ماده « جَثْم » به معنی نشستن روی زانو و توقف در یک مکان است و بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که هنگام وقوع زلزله شدید ، آن ها در خواب خوش فرورفته بودند ، ناگهان به پاخاستند ، همین که بر سر زانو نشستند ، حادثه به آن ها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فروریختن دیوارها و یا صاعقه ای که با آن زلزله همراه بود ، جان خود را در همان حالت از دست دادند . هنگامی که

ص: ۱۰۱

می آید و اما « طاعیه » به معنی موجودی است که از حدّ خود تجاوز کند و این هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه ، بنابراین تضادی در میان آیات نیست .

۷۹ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

(صالح) از آن ها روی برتافت و گفت: ای قوم ، من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی (چه کنم) که شما خیرخواهان را دوست ندارید.

در این جا سؤال دیگری پیش می آید و آن این که ؛ آیا این گفتگوی صالح بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است و یا این که این

گفتگوی نهایی صالح با آن ها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده ، ولی در عبارت قرآن ، بعد از جریان مرگ آن ها ذکر شده است ؟ البته احتمال دوم با ظاهر خطاب سازگارتر است ، زیرا گفتگو با آن ها نشان می دهد که آن ها زنده بوده اند ولی احتمال نخست نیز چندان بعید نیست، زیرا بسیار می شود که برای عبرت گرفتن افراد بازمانده ، چنین گفتگوهایی را با گذشتگان و ارواح آن ها انجام می دهند، چنان که در

تاریخ زندگانی علی می خوانیم: پس از جنگ جمل در کنار جسد طلحه ایستاد و گفت: « ای طلحه ، تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی ، حیف که آن ها را برای خود حفظ نکردی » و نیز در اواخر « نهج البلاغه » می خوانیم که علی به هنگامی که از جنگ صفین بازمی گشت ، در پشت دروازه کوفه رو به قبرستان کرده « نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آن ها گفت : شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شما خواهیم بود » .

رسالت شعیب در مدین

(۱۲۶) سوره اعراف

۸۵ وَالْإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ قَدْ جَاءتُكُم بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

و به سوی مدین ، برادرشان « شعیب » را فرستادیم ، گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین حق پیمانانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم

ص: ۱۰۴

چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آن که (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است ، فساد نکنید ، این برای شما بهتر است اگر باایمان هستید.

« بَخْس » به معنی کم گذاردن حقوق افراد و پایین آمدن از حد است ، به گونه ای که موجب ظلم و ستم گردد . شعیب که نسبش

طبق تواریخ با چندین واسطه به حضرت ابراهیم می رسد ، مبعوث به سوی اهل مدین گردید ، مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفّه داشت که در میان آن ها بت پرستی و همچنین تقلّب و کم فروشی در معامله کاملاً رایج بود . جمعی از مفسران مانند « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » و « فخر رازی » در تفسیر معروف خود نقل کرده اند که «مدین» دراصل نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل بود و چون فرزندان و نوادگان او در سرزمینی در طریق شام سکونت اختیار کردند ، به نام « مَدَیْن » نامیده شد . در این که « بَیَّئَه » (دلیل روشن) چگونه چیزی بوده است ، در آیات فوق ، سخنی از آن به میان نیامده ، ولی ظاهر این است که اشاره به معجزات شعیب است . پس از دعوت به توحید ، به مبارزه با مفسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آن ها برخاسته ، نخست آنان را که آلوده کم فروشی و تقلّب و تزویر در

معامله بوده اند ، از این کار بازمی دارد .

روشن است که نفوذ هر گونه خیانت و تقلب در امر معاملات ، پایه های اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگ ترین پشتوانه اقتصادی ملت ها است ، متزلزل و ویران می سازد و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می آورد ، به همین دلیل یکی از موضوعات مهمی که شعیب روی آن انگشت گذاشت ، همین موضوع بود . گویا اضافه کردن جمله « اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » اشاره به این است که این دستورات اجتماعی و اخلاقی ، هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از نور ایمان روشن گردد، اما اگر بدون پشتوانه ایمان باشد و تنها روی یک سلسله مصالح مادی تکیه کند ، دوام و بقایی نخواهد داشت .

(۱۲۸) سوره اعراف

۸۶ وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَ اَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

و بر سر هر راه نشینید که (مردم با ایمان را) تهدید کنید و مؤمنان را از راه خدا بازدارید و (با القای شبهات) آن را

ص: ۱۰۶

کج و معوج نشان دهید و به خاطریاوریید زمانی را که افراد کمی بودید و او شما را فزونی داد و بنگرید چگونه سرانجام مفسدان بود .

در این که آن ها چگونه افراد متمایل به ایمان را تهدید می کردند ، مفسران احتمالات متعددی داده اند ، بعضی احتمال داده اند از طریق تهدید به قتل و بعضی از طریق راهزنی و گرفتن اموال مردم باایمان ، ولی متناسب با بقیه جمله های آیه همان معنی اول است . در پایان آیه پنجمین نصیحت شعیب که یادآوری نعمت های پروردگار برای تحریک حس شکرگزاری آن ها است ، آمده ؛ « به خاطر بیاورید هنگامی که شما افراد کمی بودید ، خداوند جمعیتتان را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را فزون تر ساخت » (وَ اذْكُرُواْ اِذْ كُنْتُمْ قَلِيْلًا فَكَثَّرَكُمْ ...) .

از جمله فوق چنین استفاده می شود که برخلاف تبلیغات حساب نشده ای که امروز می کنند ، در اکثر موارد کثرت نفرات ، می تواند سرچشمه قدرت و عظمت و پیشرفت جامعه باشد، البته به شرطی که با برنامه های منظم، زندگی آن ها از نظر مادی و معنوی تأمین گردد.

(۱۳۰) سوره اعراف

۸۷ وَ اِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ اٰمَنُوْا بِالَّذِيْۤ اُرْسِلْتُۤ بِهٖ وَ طَائِفَةٌ

ص: ۱۰۷

لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

و اگر طایفه ای از شما به آن چه من فرستاده شده ام ، ایمان آورده اند و طایفه ای ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.

آیه مورد بحث در واقع پاسخی است به بعضی از گفته های مؤمنان و کافران قوم او ، زیرا مؤمنان بر اثر فشارهایی که از طرف کافران به آن ها وارد می شد، طبعاً این سؤال را از پیامبرشان می کردند ، که ما تا کی در شکنجه و فشار خواهیم بود ؟

مخالفان او نیز از این که مجازات الهی فوراً دامانشان را نگرفته بود ،

جرات و جسارت پیدا کرده ، می گفتند : اگر راستی تو از طرف خدا هستی ، پس چرا با این مخالفت های ما ، هیچ گزندی متوجه ما نمی شود ؟ شعیب می گوید : « اگر طایفه ای از شما به آن چه من مبعوث شده ام ، ایمان آورده و جمعیت دیگری ایمان نیاورده اند ، نباید موجب غرور کافران و یأس مؤمنان گردد ، شما صبر کنید تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین حاکمان است » ، یعنی آینده نشان خواهد داد چه کسانی بر حق بوده اند و چه کسانی بر باطل .

ص: ۱۰۸

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه آیه الله مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره اَنعام ●●● ۱۱

کیفیت برتر یا کمیت بیشتر؟ ●●● ۱۱

ایمان و روشن بینی ●●● ۱۵

انتخاب پیامبر به دست خدا است ●●● ۱۹

امدادهای الهی ●●● ۲۲

یک معجزه علمی قرآن ●●● ۲۴

یک درس بزرگ توحید ●●● ۲۶

فرمان های ده گانه ●●● ۳۱

شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف ●●● ۳۶

مراحل سه گانه دریافت احکام ●●● ۳۶

فرمان های جاویدان ●●● ۳۷

اهمیت نیکی به پدر و مادر ●●● ۳۸

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی ●●● ۳۹

منظور از « فَوَاحِش » چیست؟ ●●● ۴۰

به گناهان نزدیک نشوید ●●● ۴۰

بیگانگی از نفاق افکنان ●●● ۴۰

زشتی تفرقه و نفاق ●●● ۴۲

ص: ۱۰۹

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پاداش بیشتر ، مجازات کمتر ●●● ۴۳

راه مستقیم نجات ●●● ۴۸

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اولین مسلمان بود؟ ●●● ۵۱

تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت ●●● ۵۳

سوره اعراف ●●● ۵۶

اخطار به همه فرزندان ●●● ۵۶

فرود آمدن لباس ●●● ۵۸

لباس در گذشته و حال ●●● ۶۰

کوتاه ترین استدلال برای معاد ●●● ۶۴

آداب حضور در مساجد ●●● ۶۶

پرهیز از پرخوری ●●● ۶۹

زینت و تجمل از نظر اسلام ●●● ۷۲

شرایط اجابت دعا ●●● ۷۶

مربی و قابلیت ، هر دو لازم است ●●● ۷۸

رسالت نوح خستین پیامبر اولوالعزم ●●● ۸۱

گوشه ای از سرگذشت قوم هود ●●● ۸۷

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود ●●● ۹۴

قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟ ●●● ۱۰۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

